

تصحیح چند عبارت از کلیله و دمنه

جمیله اخیانی*

چکیده

کلیله و دمنه در همه عصرها به‌منزله کتاب حکمت و سیاست نگریسته شده و توجه ویژه‌ای به آن شده است. ترجمه فارسی نصرالله منشی از این کتاب در قرن ششم آن را به‌منزله نخستین اثر مصنوع فارسی به یکی از آثار مهم نثر فارسی و سرمشق اهل ادب تبدیل کرد و سبب منسوخ‌شدن ترجمه‌های پیشین شد. اهمیت این ترجمه سبب شده است که کتاب مذکور بارها تصحیح و چاپ شود و در این میان تصحیح مجتبی مینوی به‌مثابه تصحیحی موفق در محافل دانشگاهی مشهور شد. با وجود دقت‌نظر فراوان استاد مینوی و نکته‌های اصلاحی که بعداً برخی پژوهندگان گوشزد کرده‌اند، هنوز در آن به عباراتی برمی‌خوریم که معنایشان در شکل کنونی مبهم است و خواننده را سردرگم می‌کند. در مقاله حاضر، بخشی از این عبارات بررسی شده و پس از تبیین ابهام‌های آنها، کوشش شده است با تصحیح قیاسی و براساس قرینه‌های درون‌متنی، سبک نویسنده، شواهدی از دیگر بخش‌های کتاب، و نیز شواهدی از متون کلاسیک فارسی صورت درست احتمالی پیشنهاد شود. براساس پژوهش حاضر، تحریف، جابه‌جایی واژه‌ها، و افتادگی عناصر دستوری ممکن است دلیل نارسایی معنایی این عبارات باشد.

کلیدواژه‌ها: کلیله و دمنه، نصرالله منشی، تصحیح متن، تصحیح قیاسی، تحریف.

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان j_akhyani@znu.ac.ir



تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی دانشگاه خوارزمی با همکاری انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی ایران

سال ۱۲، شماره ۴ (پیاپی ۲۲)، زمستان ۱۴۰۰، صص ۷-۲۱

Editing Some Expressions in *Kelileh* and *Demneh*

Jamileh Akhyani*

Abstract

Kelileh and Demneh has received special attention as a book of wisdom and politics throughout history. Nasrollah Monshi's translation of the book into Persian in the sixth century turned it into one of the most important works of prose in Persian literature and a model for literary writers, and outdid other translations of the same book. The significance of this translation has made its numerous republications, edition, and correction inevitable. In Iranian academia, the edition and correction by Mojtaba Minovi has gained a popular foothold. Despite Minovi's significant contribution to improving the quality of the book, there are some phrases whose meaning is ambiguous and confuse readers. This study examines some of these phrases in the first step and subsequently offers corrections by drawing on textual parallels, the author's style, textual evidence from other parts of the book, and evidence from classical Persian texts. This study suggests that distortion, word shift, grammatical errors cause ambiguity in the selected phrases.

Keywords: *Kelileh and Demneh*, Nasrollah Monshi, text correction, deductive correction, distortion.

* Associate Professor in Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, J_akhyani@znu.ac.ir

۱. مقدمه

تصحیح متون کهن از ارزنده‌ترین کوشش‌ها در حوزه ادبیات محسوب می‌شود؛ چراکه مایه حفظ میراث فرهنگی گذشتگان است و اطلاعات، معارف، اندیشه‌ها، و عواطف آنها را به آیندگان منتقل می‌کند. دقت دوباره در آثار تصحیح‌شده و یافتن نارسایی‌های آنها و کوشش برای رفع این نارسایی‌ها می‌تواند کار مصحح اصلی را در به‌دست‌دادن صورت صحیح اثر تکمیل کند و زمینه‌ساز ارتباط بهتر خوانندگان آثار مذکور با متون کهن باشد.

کلیله و دمنه در زمره کتاب‌هایی است که از گذشته تا امروز مورد توجه خاص قرار داشته است. ترجمه آن به زبان علمی هر دوره (پهلوی در زمان ساسانیان، عربی در قرن دوم هجری و سپس ترجمه فارسی منظوم و منثور آن از قرن چهارم به بعد) اهمیت فراوان آن را نشان می‌دهد. ترجمه منشیان نصرالله منشی از این کتاب در قرن ششم، با اینکه پیش از آن هم از این کتاب ترجمه‌ها شده بود، بقیه ترجمه‌ها را به حاشیه راند و اهمیت دیگری هم به این کتاب بخشید که تبدیل کتاب به یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نثر پارسی «از حیث سلامت انشاء و قوت ترکیب عبارات و حسن اسلوب و آراستگی کلام» (صفا، ۱۳۷۸: ۹۵۰) بود؛ به‌گونه‌ای که «بعد از او تا قرن نهم کتابی به انشای فنی مصنوع به قلم نیامد که نویسنده آن به قصد پیروی از سبک و شیوه وی نبوده باشد» (نصراله منشی، ۱۳۶۲: ۱۳۶۲). ویژگی‌های منحصربه‌فرد **کلیله و دمنه** به‌عنوان کتاب حکمت و سیاست و شیوه ترجمه نصرالله منشی سبب شد که این کتاب مورد توجه خاص قرار گیرد و بارها تصحیح و چاپ شود. تصحیح عبدالعظیم قریب در سال ۱۳۰۸، تصحیح مجتبی مینوی در سال ۱۳۴۳ و تصحیح حسن حسن‌زاده آملی در سال ۱۳۸۲ از این جمله است و از آن میان تصحیح منقح مجتبی مینوی بیش از بقیه مورد توجه و پذیرش محافل دانشگاهی قرار گرفته است. با وجود تصحیح ارزشمند و تحسین‌برانگیز مینوی، هنوز عبارتهایی در کتاب وجود دارد که به نظر می‌رسد از دید تیزبین استاد گریخته و نیازمند بررسی بیشتر است. در مقاله حاضر، با بررسی برخی از این عبارتهای، ابتدا ابهام‌های شکل کنونی آنها اثبات می‌شود و سپس با تکیه بر سبک نصرالله منشی و قرائن و شواهد موجود در خود کتاب و نیز شواهدی از ادب کلاسیک، صورت درست احتمالی آنها پیشنهاد می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، پژوهشگران نکته‌هایی برای تصحیح یا توضیح برخی عبارات کلیله و دمنه تصحیح مینوی یادآور شده‌اند. شمیسا (۱۳۷۶: ۸۷) ضمن بحث از نثر فنی و سبک کلیله و دمنه به بخشی از تصرف نساخ در کلیله و دمنه در زمینه حذف تکرارها اشاره کرده است. او با توجه به فصلی از *وصاف‌الحضره* با عنوان «تحدی و صاف‌الحضره با ابوالمعالی»، که نویسنده *وصاف‌الحضره* به موارد تکرار در کلیله و دمنه عیب گرفته و در کلیله‌های امروزی نشانی از این تکرار نیست، یک نمونه از این تصرف را طرح کرده است. احمد مهدوی دامغانی (۱۳۶۷) در مقاله «یادداشت‌هایی بر کلیله و دمنه»، محمد خوانساری (۱۳۸۲) در مقاله‌ای با عنوان «ملاحظات در باب کلیله و دمنه تصحیح استاد مجتبی مینوی» و برات زنجانی (۱۳۸۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان «تقدی بر کلیله و دمنه به تصحیح مجتبی مینوی» به برخی نارسایی‌ها و ابهامات در کتاب پرداخته‌اند. صفرزاده، اکبرزاده و محمدی جم (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «ضرورت بازنگری در تصحیح و تعلیقات کلیله و دمنه مینوی» با مقابله تصحیح مینوی با نسخه‌های موجود، چند مورد را تصحیح کرده‌اند.

۳. روش تحقیق

چنان‌که اشاره شد، برخی عبارات کلیله و دمنه به صورت کنونی معنای موجهی ندارند و خواننده را سردرگم می‌کنند. در مقاله حاضر، ابتدا عبارات مورد نظر از کلیله و دمنه تصحیح مجتبی مینوی طرح شده و دلایل نابسامانی معنایی شکل کنونی آنها توضیح داده شده است. سپس، به توضیحات پژوهندگان کلیله و دمنه در موارد مذکور و کاستی‌های این توضیحات پرداخته شده است. در نهایت، با توجه به فراین درون‌متنی، سبک نویسنده، شواهدی از متون کلاسیک و نیز ضبط‌های مصححان دیگر، به روش تصحیح قیاسی پیشنهادهایی برای رفع ابهام این عبارات ارائه شده است.

۴. بحث و بررسی

در ادامه، به طرح ابهامات برخی عبارات کلیله و دمنه پرداخته شده و پیشنهادهایی برای رفع این ابهامات ارائه شده است. ابهامات مورد نظر با توجه به دلایل احتمالی در سه بخش بررسی شده است: «تحریف واژه‌ها»، «جابه‌جایی واژه‌ها» و «افتادگی عناصر دستوری».

۴.۱. تحریف واژه‌ها

تحریف عبارت است از «جابه‌جا کردن یا عوض کردن بعضی از حروف یک کلمه» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل تحریف). به عبارت دیگر، تغییر حرف یا حرف‌هایی از یک واژه که معمولاً به دلیل شباهت ظاهری دو واژه یا حروف آنها اتفاق می‌افتد، تحریف خوانده می‌شود. خط ناخوانای کاتب قبلی، خط‌خوردگی یا افتادن مرکب روی واژه‌ای، یا بدخوانی کاتب بعدی می‌تواند از عوامل ایجاد تحریف در متون کهن باشد. به نظر می‌رسد برخی از ابهامات کلیله و دمنه از رهگذر همین تحریف‌ها ایجاد شده است.

– «و این بنده را بدان قوت دل و استظهار و سروری و افتخار حاصل آمد و با دهشت هرچه تمام‌تر در این خدمت خوض نموده شد» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۲۶).

این عبارت مربوط به دیباچه نصرالله منشی است که دربارهٔ چگونگی ترجمه کتاب به فارسی و مراحل انجام کار و رساندن آن به تأیید پادشاه سخن می‌گوید. پس از ترجمه بخشی از کتاب، جزوی چند را به عز تأمل سلطان مشرف می‌کند و «از آنجاکه کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه است»، پادشاه آن را می‌پسندد و دستور می‌دهد که: «هم بر این سیاق باید پرداخت» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۲۶) و منشی هم از این سخن «قوت دل و استظهار و سروری و افتخار» حاصل می‌کند و با «دهشت هرچه تمام‌تر» به آن می‌پردازد. اما چرا دهشت؟! «دهشت» را فرهنگ‌ها «حیرت و سراسیمگی»، «ترس و هراس و خوف»، «تعجب» (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه) و «ترس و سراسیمگی» و «نهایت تعجب و سرگشتگی» (انوری، ۱۳۸۱) معنی کرده‌اند و همین معانی را پژوهندگان کلیله و دمنه هم تکرار کرده‌اند (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۹، تعلیقات حسن‌زاده آملی؛ کرباسی و برزگرخالقی، ۱۳۸۹: ۴۷۴؛ نصرالله منشی، ۱۳۹۷: حاشیهٔ اکبرزاده بر ص ۳۰). ضبط چاپ قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۲۴) هم همین است. اما، پرسش این است که وقتی پادشاه کار مترجم را تأیید کرده و پس از

تأیید ملوکانه، نویسنده به «قوت دل و استظهار و سروری و افتخار» نائل شده، چرا باید بقیه کار را با ترس و حیرت و سرگستگی (به قول شارحان کتاب) انجام دهد؟ و اصولاً کاری که با سرگستگی و حیرت و ترس انجام شود، می‌تواند نتیجه موفق‌تری داشته باشد؟ قطعاً پاسخ خود نصرالله منشی هم منفی خواهد بود؛ چراکه او حتی کسی را هم که به بلا دچار شده است از دهشت برحذر می‌دارد: «دوم آنکه چون بلا بدو رسد دل از جای نبرد، و دهشت و حیرت را به خود راه ندهد» (همان، ۹۱). او قوی‌رای را کسی می‌داند که دهشت به خود راه ندهد: «و قوی‌رای به هیچ‌حال دهشت را به خود راه ندهد و خوف و حیرت را در حواشی دل مجال نگذارد» (همان، ۲۶۸). پس، چگونه خود با دهشت به کار می‌پردازد؟ به نظر نگارنده، «دهشت» در اینجا محرف «بهجت» است. واژه «بهجت» به معنی «شادمانی و نشاط» است و در کلیله و دمنه دوبار دیگر به کار رفته است:

«تعجیل باید نمود تا زودتر بیاید و بهجت و اعتداد ما که به حیات او تازه گشته است تمام گرداند» (همان، ۳۹۴).

«برکات کسب و میامن مجاهدت، مردم را در معرض دوستکامی و مسرت آرد و به شادکامی و بهجت آراسته گرداند» (همان، ۴۱۱).

بنابراین، منطقی است که نویسنده پس از تأیید ملوکانه با دلگرمی و «بهجت هرچه تمام‌تر» به کار پردازد؛ چنان‌که بارها به هنگام روایت از آغاز کاری، از «بانشاط شروع کردن آن» سخن گفته است؛ از جمله هنگامی که برزویه از سوی انوشیروان برای آوردن کتاب کلیله و دمنه مأموریت می‌یابد:

«و برزویه با نشاط تمام روی بدین مهم آورد» (همان، ۳۰)

و نیز در موارد دیگر:

«سیمرغ اهتزاز نمود و قدم به نشاط در کار نهاد» (همان، ۱۱۳)

«نفس من بدین موعظت انتباهی یافت و به نشاط و رغبت روی به کار آخرت آورد» (همان، ۴۱۶). در عبارت مورد نظر نیز قطعاً منشی پس از تأیید پادشاه با «بهجت» به ادامه کار پرداخته نه با دهشت. به نظر می‌رسد شباهت شکل نوشتاری دو واژه «دهشت» و «بهجت» سبب ایجاد این تحریف شده باشد. به این ترتیب، صورت احتمالی عبارت چنین خواهد بود: «و این بنده را

بدان قوت دل و استظهار و سروری و افتخار حاصل آمد و با بهجت هر چه تمام‌تر در این خدمت خوض نموده شد».

- «باخه گفت: این همه سودا است، چون طبع اجل صفرا تیز کرد و دیوانه‌وار روی به کسی آورد از زنجیر گسستن فایده حاصل نیاید و هیچ عاقل دل در دفع آن نبندد» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۱۱۲). عبارت فوق مربوط به داستان دو بطلی است که قصد دارند باخه‌ای را که با او دوستی دارند به همراه خود به آبگیر دیگری منتقل کنند و با او عهد می‌بندند که چون مردم آنها را در هوا دیدند و اظهار شگفتی کردند، تحمل کند و لب به سخن نگوید. باخه عهد را به سر نمی‌برد و چون از چپ و راست آواز شگفتی مردم را می‌شنود که «بطان باخه می‌برند» دهان می‌گشاید و سقوط می‌کند. بطان به کنایه می‌گویند: «بر دوستان نصیحت باشد» و عبارات ذکر شده پاسخ باخه است.

آنچه سبب ابهام در عبارت فوق شده، «زنجیر گسستن» است. پرسشی که برای خواننده به وجود می‌آید این است که «زنجیر گسستن» مربوط به کیست؟ اجل؟ یا آنکه اجل به او روی آورده است؟ مینوی توضیحی نداده است. بیشتر توضیح‌دهندگان این عبارت (از جمله کرباسی و برزگر خالقی، ۱۳۸۹: ۳۳۷؛ مقصودی، ۱۳۷۱: ۲۱۴) هم معمولاً به توضیح واژه‌ها و کنایات پرداخته و از توضیح کل عبارت تن زده‌اند. فقط اکبرزاده (نصرالله منشی، ۱۳۹۷ حاشیه بر ص ۱۳۲) در توضیح این عبارت نوشته است: «وقتی که مزاج مرگ خشمگین شود و دیوانه‌وار به کسی حمله کند، از زنجیر پاره کردن و گریختن از پیش او فایده‌ای حاصل نمی‌شود». با این توضیح، به نظر می‌رسد «زنجیر گسستن» را مربوط به آنکه مرگ به او روی آورده دانسته است، اما چرا باید فرد به زنجیر بسته شده باشد که اکنون زنجیر بگسلد؟! از آن گذشته، می‌دانیم که دیوانگان خطرناک را با زنجیر می‌بستند و در این متن، اجل است که «دیوانه‌وار» است. پس، قاعدتاً باید زنجیر را مربوط به اجل بدانیم که با جمله «دیوانه‌وار روی به کسی آورد» هم تناسب و توافق دارد، اما اولاً اگر اجل با زنجیر بسته شده، چطور می‌تواند به کسی روی آورد؟ و ثانیاً چرا باید کسی که عاقل توصیف می‌شود، زنجیر اجل را که دیوانه‌وار به سوی او می‌آید، بگسلد و بعد به آن دل ببندد که با پاره کردن این زنجیر خطر را از خود دفع کرده است؟! مگر برای جلوگیری از آسیب‌زدن به دیگران نبوده که دیوانه را زنجیر می‌کرده‌اند؟ این چگونه عاقلی است که تنها مانع دیوانه را هم از بین می‌برد؟! ضبط حسن‌زاده آملی

(نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۱۳۰) هم همین است و فقط بین دو جمله آخر یک جمله اضافه دارد: «...از زنجیر گسستن فایده‌ای حاصل نیاید و مکر و حیلست سود ندارد و هیچ عاقل دل در دفع آن نبندد». ضبط قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۹۸) هم مشکلی را حل نمی‌کند و با اندکی تفاوت در دو جمله قبل همین است: «چون طبع اجل را صفا تیز گردد و دیوانه‌وار روی به کسی آرد». به نظر نگارنده، تحریف یکی از واژه‌های این عبارت، این ابهام را ایجاد کرده است و آن تحریف «بستن» به «گسستن» است و ترکیب مذکور «زنجیر بستن» است، نه «زنجیر گسستن». به عبارت دیگر، سخن این است که اجل دیوانه‌ای است که چون دیوانگان دیگر نمی‌توان او را با زنجیر کنترل کرد. در سخن برخی شاعران هم به همین موضوع عدم امکان کنترل دیوانه با زنجیر اشاره شده است:

باز با زلف تو بدخوشد و اینک پس از این
دل دیوانه به زنجیر نگه نتوان داشت
(امیر خسرو، ۱۳۶۱: ۷۹)

و اینکه این دیوانگان زنجیر را هم خواهند گسست:

در هم گسلم هر دم از دست تو زنجیری
زنجیر کجا دارد پای من دیوانه
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۴۸)

به عبارت دیگر، دیوانگان خطرناک‌تری هم هستند که حتی زنجیر بستن هم چاره آنها نیست؛ چراکه می‌توانند زنجیر را هم پاره کنند. ابیات زیر از خاقانی نیز به همین موضوع اشاره دارد:

زر که ببند قراضه چون مه نو
حرص دیوانه بگسلد زنجیر
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۸۹)

زنجیر همی برم و تعویذ همی سوزم
دیوانه چنین خواهد این بار که من دارم
(همان، ۵۰۲)

و «اجل» هم از آن دیوانگان است که هیچ‌چیز مانع او نخواهد شد. به این ترتیب، می‌توان صورت صحیح عبارت را چنین در نظر گرفت: «چون طبع اجل ... دیوانه‌وار روی به کسی آورد از زنجیر بستن فایده حاصل نیاید». با این پیشنهاد، معنای عبارت درست می‌شود: وقتی اجل دیوانه‌وار به کسی حمله کند، اگر بخواهی همچنان که دیوانگان را می‌بندند او را با زنجیر ببندی (= مانع او شوی)، فایده ندارد و هیچ عاقلی دل به دفع مرگ نمی‌بندد. به عبارت دیگر، باخه تأکید می‌کند که تقدیرش مردن بوده است و این سخن که اگر نصیحت ما را عمل

می‌کردی و دهان باز نمی‌کردی، زنده می‌ماندی، خیال باطلی بیش نیست؛ چراکه در برابر مرگ هیچ مانعی چاره‌ساز نخواهد بود.

- «و مرا همیشه اعجاب تو و مغرور بودن به رای خویش و مفتون گشتن به جاه این دنیای فریبنده که مانند خدعهٔ غول و عشوهٔ سراب است معلوم بود، لکن در اظهار آن با تو تأملی کردم و منتظر می‌بودم که انتباهی یابی و از خواب غفلت بیدار شوی» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۱۱۵).

با توجه به اینکه در عبارت فوق از انجام کاری به مدت طولانی در گذشته سخن گفته شده است، فعل جمله باید ماضی استمراری باشد نه ماضی ساده. به عبارت دیگر، «تأملی کردم» بر انجام تأمل در یک نوبت دلالت دارد، درحالی‌که گوینده از مشخص بودن همیشگی اعجاب مخاطب نسبت به رای خویش سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد شناسهٔ «می» در «می‌کردم» به «تأمل» چسبیده و «تأملی کردم» خوانده شده است؛ چنان‌که فعل بعد یعنی «منتظر می‌بودم» نیز نشان می‌دهد که به جای «تأملی کردم» باید «تأمل می‌کردم» باشد. گفتنی است که ضبط حسن‌زاده آملی (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۱۳۲) و قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۱۰۱) «تأملی می‌کردم» است که به قرینهٔ «منتظر می‌بودم» برتری «تأمل می‌کردم» بر آن آشکار است.

۲.۴. جابه‌جایی واژه‌ها

یکی دیگر از عوامل احتمالی ایجاد ابهام در برخی عبارات کلیله و دمنه جابه‌جایی واژه‌هاست و به نظر می‌رسد شباهت نوشتاری بین دو واژه سبب جابه‌جایی آنها شده باشد؛ چنان‌که در عبارت زیر می‌بینیم:

- «خدمتگار سلطان در خوف و حیرت همچون هم‌خانهٔ مار و هم‌خوابهٔ شیر است که اگر چه مار خفته و شیر نهفته باشد آخر این سر برآرد و آن دهان بگشاید» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۱۱۴).
مفهوم این سخن روشن است و آن برحذر داشتن از نزدیکی به سلطان است، اما تمثیلی که برای این موضوع آورده است خواننده را سردرگم می‌کند. خدمتکار سلطان از جهت دشواری موقعیت به «هم‌خانهٔ مار و هم‌خوابهٔ شیر» تشبیه شده است، اما ماری که خفته و شیری که نهفته است. به عبارت دیگر، خدمتکار سلطان به دو نفر مانند شده است: یکی کسی که ماری در خانه‌اش است، اما آن مار خواب است و دیگری کسی که در کنار شیری خفته است، اما آن شیر پنهان است! بخش اول می‌تواند درست باشد؛ یعنی کسی با ماری هم‌خانه باشد و آن مار در خواب باشد؛ اما بخش دوم چه؟ اگر هم‌خوابهٔ شیر است، چطور شیر «نهفته» است؟!

به عبارت دیگر، چطور با شیری که نهفته است، می توان هم خوابه شد؟! علاوه بر آن، آیا شیر موجود کوچکی است که بتواند در یک خانه پنهان شود؟ ضبط نسخه قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۱۰۰) هم همین است. در تصحیح حسن زاده آملی (نصرالله منشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱) فقط ضبط جمله اول متفاوت است که هم خوابگی را به مار و هم خانگی را به شیر نسبت داده است: «خدمتگار سلطان ... چون هم خوابه مار و هم خانه شیر است» که درست به نظر نمی رسد؛ چرا که در شعر مسعود سعد که اشعارش بسیار مورد توجه نصرالله منشی بوده، نیز به «هم خوابه بودن با شیر و پلنگ»، به عنوان مظهر قرار داشتن در موقعیت سخت، اشاره شده است:

بسی بوده همشیره با شاخ گل بسی بوده هم خوابه با شیر نر
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۳۰۰)

نه هم خانه آهوان بوده ام که هم خوابه ام کرده ای با پلنگ
(همان، ۴۲۲)

بنابراین، جمله اول این عبارت در متن مینوی درست است، اما به نظر می رسد در جمله دوم، دو واژه «خفته» و «نهفته» جابه جا شده اند و متن درست چنین بوده است: «خدمتگار سلطان در خوف و حیرت همچون هم خانه مار و هم خوابه شیر است که اگر چه مار نهفته و شیر خفته باشد، آخر این سر برآرد و آن دهان بگشاید». به عبارت دیگر، باید «نهفتگی» و «سربرآوردن» به مار برگردد که می تواند در هر سوراخی بخزد و خود را پنهان کند، اما بالاخره روزی سر برمی آورد و زهر خود را می ریزد؛ چنان که در ابیات زیر نیز به سربرآوردن مار و اژدها اشاره شده است:

دشمنت اگر به کینه برآرد چو مار سر شمشیر تو دمار برآرد ز مغز مار
(همان، ۲۶۸)

باز در حمله گرز مسعودی برکشد سر به زخم همچون مار
(همان، ۲۸۶)

تنور طوفان خوانم نیام تیغ تو را کزو برآرد چون اژدها سر آتش و آب
(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۲۲)

و «خفتگی» و «دهان گشودن» به شیر نسبت داده شده است که روزی از خواب برمی خیزد و (در پی طعمه) دهان می گشاید؛ چنان که در بیت زیر نیز به فراخی دهان شیر به هنگام بازشدن اشاره شده است:

با دری چون دهان شیر فراخ چون درآیم چو روبه از سوراخ
(نظامی، ۱۳۶۳: ۲۹۷)

در هر صورت، منظور این است که همراه بودن با این موجودات خطرناک و آسیب‌زننده خواهد بود و به امنیت موقت در کنار آنان نمی‌توان دلخوش بود.

۴. افتادگی عناصر دستوری

منظور از عناصر دستوری، واژه‌هایی مانند حروف نکره‌ساز، حروف اضافه، حروف ربط و... است که به صورت مستقل کاربرد ندارند و نقش‌نمای صرفی یا نحوی واژه‌ها در جمله‌اند. در برخی عبارات کلیله و دمنه افتادگی این عناصر سبب ابهام در معنا شده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

- «ملک گفت حاضر جواب مردی ای بلارا گفت: سه تن بر این سیرت توانند بود؛ پادشاهی که در ذخایر خویش لشکر و رعیت را شرکت دهد و زن که برای جفت خویش ساخته و آماده آید و عالمی که اعمال او به توفیق آراسته باشد» (همان، ۳۸۰).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بلار از سه تن به عنوان نمادی از سه گروه نام می‌برد و به همین دلیل باید به صورت نکره آورده شوند؛ چنان‌که «پادشاه» و «عالم» به صورت نکره آمده‌اند. قطعاً «زن» هم باید به صورت «زنی» به کار رفته باشد، اما «ی» نکره‌ساز از آن افتاده است؛ از این رو، حق با قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۲۸۰) است که «زنی» ضبط کرده است. گفتنی است که ضبط حسن‌زاده آملی (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۴۰۱) هم «زن» است.

- «ضرورت از خانه زاهد بدان صحرا نقل کردم» (همان، ۱۷۹).

تردیدی نیست که در این جمله حرف اضافه «به» قیدساز از واژه «ضرورت» افتاده است و صحیح آن «به ضرورت» بوده است. نسخه قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۱۵۲) و حسن‌زاده آملی (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) به جای «ضرورت»، «به حکم لزوم» دارد که درست به نظر نمی‌رسد؛ چراکه «به حکم لزوم» اصلاً در کلیله و دمنه به کار نرفته است. اکبرزاده (نصرالله منشی، ۱۳۹۷، حاشیه بر ص ۲۰۳) توضیح داده که ضبط تمامی نسخ دیگر «به ضرورت» است و می‌گوید احتمالاً «ضرورت را» یا «به ضرورت» درست است. باید گفت از آنجاکه «ضرورت را» در هیچ کجای کلیله و دمنه به کار نرفته، این فرض منتفی است و درست آن، «بضرورت» است که از قیدهای پر کاربرد در این کتاب است و در موارد مشابه بسیاری به کار رفته است؛ از جمله: «گر کسی از آن اعلام دهد به ضرورت او را تصدیق واجب باید داشت» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۳۳).

«به ضرورت عزیمت مصمم گشت بر آنچه علمای هر صنف را ببینم» (همان، ۴۸).

«بازرگان به ضرورت از عهده بیرون آمد و متحیر بماند» (همان، ۵۲).

علاوه بر اینکه در اواسط همین داستان هم «به ضرورت» به کار رفته است: «و به ضرورت از سوراخ خویش نقل بایست کرد» (همان، ۱۷۳).

- «هر که فضل قوت بر ضعیفان ببند بدان مغرور گردد، خواهد که دیگران را اگر چه از وی قوی تر باشند دست‌گرائی کند، هر آینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود» (همان، ۲۰۴).

این عبارت از چند جمله تشکیل شده است. جمله «هر که فضل قوت بر ضعیفان ببند» جمله پیرو است، اما جمله پایه کدام است؟ «بدان مغرور گردد»؟ «خواهد که دیگران را اگر چه از وی قوی تر باشند دست‌گرائی کند»؟ یا «هر آینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود»؟ هیچ قرینه‌ای برای پاسخ درست وجود ندارد. اکبرزاده (نصرالله منشی، ۱۳۹۷) و کرباسی و برزگرخالقی (۱۳۸۹) توضیحی نداده‌اند. به نظر می‌رسد جمله آخر جمله پایه است، اما تکلیف جمله‌های میانی چیست؟ به نظر نگارنده، این ابهام ناشی از جافتادن دو حرف ربط «و» است که بدون آنها جمله‌های پایه و پیرو عبارت مشخص نمی‌شود و معنا واضح نیست. در واقع، عبارت چنین بوده است: «هر که فضل قوت بر ضعیفان ببند و بدان مغرور گردد و خواهد که دیگران را اگر چه از وی قوی تر باشند دست‌گرائی کند، هر آینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود». با این دو «و»، جمله‌های «بدان مغرور گردد» و «خواهد که دیگران را اگر چه از وی قوی تر باشند دست‌گرائی کند» به جمله پیرو اول متصل می‌شوند و جمله آخر هم جمله پایه قرار می‌گیرد. عبارت‌های مشابه نحو این عبارت در *کلیله و دمنه فراوان* است؛ از جمله:

«هر که از فیض آسمانی و عقل غریزی بهرومند شد و بر کسب هنر مواظبت نمود و در تجارب متقدمان تأمل عاقلانه واجب دید، آرزوهای دنیا بیاید» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۲۸).

«هر که درگاه ملوک را ملازم گردد و از تحمل رنج‌های صعب و تجرع شربت‌های بدگوار تجنب ننماید و تیزی آتش خشم به صفای آب حلم بنشاند و شیطان هوا را به افسون خرد در شیشه کند و حرص فریبنده را بر عقل رهنمای استیلا ندهد و بنای کارها بر کوتاه‌دستی و رای راست نهد و حوادث را به رفق و مدارا تلقی نماید، مراد هر آینه در لباس هر چه نیکوتر او را استقبال کند» (همان، ۶۵).

چنان که ملاحظه می‌شود، در همه این عبارات، چندین جمله به جمله پیرو ابتدایی عطف شده است. گفتنی است که ضبط قریب (نصرالله منشی، ۱۳۷۲: ۱۷۳): «هر که فضل قوت خویش بر ضعیفان بیسندد و بدان مغرور گردد و خواهد که دیگران را اگر چه از وی قوی تر

باشند دست‌گرائی کند، هرآینه قوت او بر فضیحت و هلاک او دلیل کند» و ضبط حسن‌زاده آملی (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۲۷): «هرکه فضل و قوت خویش بر ضعیفان بپسندد و بدان مغرور گردد که دیگران را - اگرچه از وی قوی‌تر باشند - دست‌گرائی کند، هرآینه قوت او بر فضیحت و هلاک او دلیل کند»، گرچه دو «واو» دارد، نابجایی کاربرد «بپسندد» به‌جای «بیند»، در هردو ضبط و «که» در ضبط حسن‌زاده آملی کاملاً آشکار است.

آنچه در پایان این مقال باید اضافه کرد این است که در یکی از عبارت‌های کتاب، مصحح چند جمله پرسشی را خبری تلقی کرده و همین سبب ابهام در متن شده است:

- «لکن آن نیکوتر که جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن به‌جای آریم و معلوم کنیم که ایشان را به مصالحت میلی هست، و به خراج از ما خشنود شوند و ملاطفت ما را به قبول استقبال نمایند» (نصرالله منشی، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

این عبارت مربوط به «باب بوف و زاغ» و نظر وزیر سوم زاغان دربارهٔ اتخاذ تدبیر در برابر حملهٔ بومان است. ظاهراً مینوی همهٔ جمله‌های عبارت را خبری خوانده است. در این صورت، معنی این خواهد بود که آنها به مصالحه میل دارند و ما فقط باید این موضوع را آشکار کنیم. چگونگی خوانش در تصحیح قریب به دلیل عدم استفاده از علائم نگارشی مشخص نمی‌شود، اما خوانش حسن‌زاده آملی (۱۳۸۵: ۲۱۶) و کرباسی-برزگر خالقی (۱۳۸۹: ۱۴۱) هم همین است. اکبرزاده (نصرالله منشی، ۱۳۹۷: ۲۲۰) هم همین‌طور خوانده و جمله را خبری معنی کرده است: «و مهربانی و نیکویی ما را با پذیرفتن آن استقبال می‌کنند». باید گفت سه جملهٔ آخر پرسشی است؛ چراکه اگر جمله‌ها خبری می‌بود و برای زاغان آشکار بود که بومان به مصالحه میل دارند، چه نیازی بود که جاسوسان فرستند و منهیان متواتر گردانند و تفحص حال دشمن به‌جای آرند؟ منظور گوینده این است که باید با تفحص حال دشمن بفهمیم که آیا آنها به صلح میل دارند و به خراج از ما راضی می‌شوند و ملاطفت ما را قبول می‌کنند یا خیر. وگرنه چطور فردای شبی که بومان بر زاغان حمله آورده‌اند و در میان آنان «چند کشته و مجروح و پرکنده و بال‌گسسته» (همان) باقی گذاشته‌اند، کسی می‌تواند با اطمینان بگوید که آنها به مصالحه تمایل دارند؟ از آن گذشته، ادامهٔ عبارت هم نشان‌دهندهٔ این است که هنوز از نظر دشمن در این باره آگاه نیستند:

«گر از این باب میسر تواند گشت، و به وسع طاقت و قدر امکان در آن معنی رضا افتد، صلح قرار دهیم و خراجی التزام نماییم تا از بآس ایشان ایمن گردیم و بیارامیم» (نصراله منشی، ۱۳۶۲: ۱۹۳). به این ترتیب، در پایان سه جمله آخر باید علامت پرسش گذاشته شود: «لکن آن نیکوتر که جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن به جای آریم و معلوم کنیم که ایشان را به مصالحت میلی هست؟ و به خراج از ما خشنود شوند؟ و ملاطفت ما را به قبول استقبال نمایند؟»

۵. نتیجه گیری

با اینکه تصحیح مینوی از *کلیله و دمنه* بسیار علمی است و با دقتی کم نظیر انجام شده است، هنوز عباراتی در این کتاب دیده می شود که معنای مقبولی ندارند و توضیح پژوهندگان *کلیله و دمنه* نیز خواننده را راضی نمی کند. در مقاله حاضر ابهام موجود در برخی از این عبارات در سه گروه تحریف، جابه جایی واژه ها و نیز افتادگی عناصر دستوری بررسی شد و به کمک قراین و شواهدی از خود کتاب، متون ادب فارسی و نیز ضبط مصححان دیگر پیشنهادهایی به عنوان صورت درست احتمالی آنها ارائه شد.

پی نوشت

۱. توجه به این عبارت را مرهون نکته سنجی خانم ندا اسنقی دانشجوی سال های دور دانشگاه زنجان هستیم. از ایشان سپاسگزارم.

منابع

ابوالفرج رونی (۱۳۴۷) *دیوان ابوالفرج رونی*. تصحیح محمود مهدوی دامغانی. مشهد: باستان.
 امیر خسرو دهلوی (۱۳۶۱) *دیوان کامل امیر خسرو دهلوی*. تصحیح سعید نفیسی. به کوشش م. درویش. چاپ دوم. تهران: جاویدان.
 انوری، حسن (۱۳۸۱) *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
 خاقانی، افضل الدین بدیل (۱۳۷۴) *دیوان خاقانی شروانی*. تصحیح ضیاءالدین سجادی. چاپ پنجم. تهران: زوار.
 خوانساری، محمد (۱۳۸۲) «ملاحظات در باب "کلیله و دمنه" تصحیح استاد مجتبی مینوی». نشر دانش. شماره ۱۰۹: ۴۴-۵۰.
 دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲) *لغت نامه*. چاپ اول از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.

زنجانی، برات (۱۳۸۷) «نقدی بر کلیله و دمنه به تصحیح مجتبی مینوی». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی (زبان و ادبیات فارسی سابق)*. دوره چهارم. شماره ۱۰: ۱۰۱-۱۱۱.

سلمان ساوجی (۱۳۷۱) *دیوان سلمان ساوجی*. تصحیح ابوالقاسم حالت. تهران: ما.

سنائی، مجدودبن آدم (بی تا) *دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی*. تصحیح مدرس رضوی. چاپ ششم. تهران: سنائی.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۶) *سبک‌شناسی نثر*. تهران: میترا.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. چاپ چهاردهم. تهران: فردوس.

صفرزاده، حبیب؛ هادی اکبرزاده، و مهدی محمدی جم (۱۳۹۶) «ضرورت بازنگری در تصحیح و تعلیقات کلیله و دمنه مینوی». *بهار ادب*. شماره ۳۸: ۳۴۱-۳۵۸.

کرباسی عفت، و محمدرضا برزگر خالقی (۱۳۸۹) *شرح کلیله و دمنه*. تهران: زوار.

مسعود سعد (۱۳۶۴) *دیوان مسعود سعد*. تصحیح مهدی نوریان. اصفهان: کمال.

مقصودی، نورالدین (۱۳۷۱) *کلیله و دمنه ۱*. تهران: پیام نور.

مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۶۷) «یادداشت‌هایی بر کلیله و دمنه». *نشر دانش*. شماره ۴۶: ۲۲-۳۱.

نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۶۲) *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. چاپ هفتم. تهران: دانشگاه تهران.

نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۲) *کلیله و دمنه*. تصحیح عبدالعظیم قریب. چاپ نهم. تهران: مهتاب.

نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۵) *کلیله و دمنه*. تصحیح حسن حسن‌زاده آملی. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.

نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۹۷) *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. با حواشی و تعلیقات هادی اکبرزاده. چاپ دوم. مشهد: به‌نشر.

نظامی گنجوی (۱۳۶۳) *هفت‌پیکر*. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.